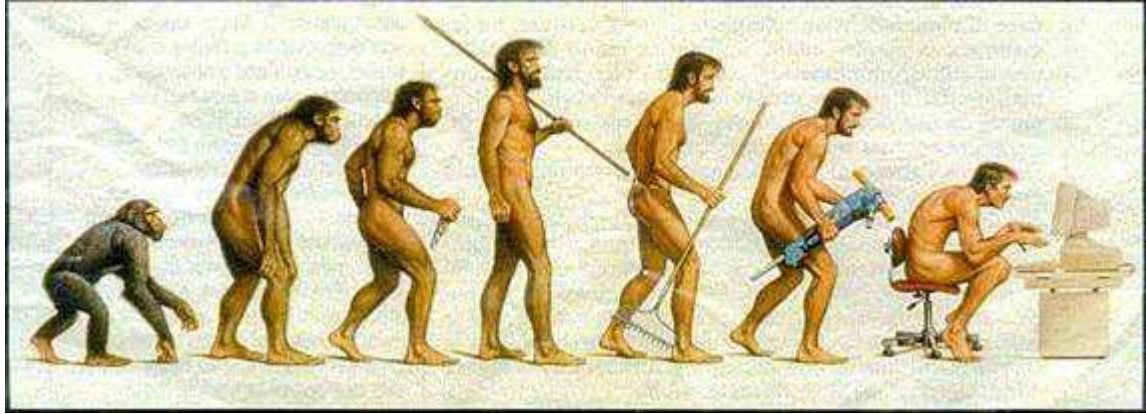
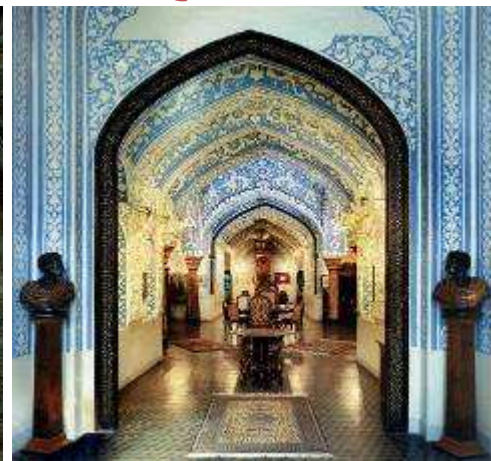


## هنر در روند تاریخ چگونه شکل گرفت؟



بخش نخست - خجسته (زیمیرواسکاري)  
هنر و روند تاریخ



آشنایی با هنر تمدن های باستانی و حوزه های فرهنگی کهن شاید از ضروری ترین دانش های بشری محسوب می شود، چرا که هنر آینه تمام نمای هویت فرهنگی انسان ها در هر جامعه و هر عصر است و انسان برای شناخت خود آگاهی به تحولاتی که از ابتدایی ترین نوع زیست تاکنون سیر می نموده نیاز به این دانش دارد. امروز ما در کشورهای متعدد و جوامع بی شمار با فرهنگ ها و آداب و رسوم متنوع و گسترده ای روبرو هستیم. که هر یک از این فرهنگ ها بر پایه ی یک یا چند تمدن کهن استوار است.

بشر برای آگاهی از ویژگی های هر دوره همواره به نوشته های به جای مانده از آن عهد رجوع می کرده و بر اساس آن، تاریخ و پیشینه خود را کشف مینمودند. در فرآیند تدوین تاریخ هر قدر به عقب تر باز می گردیم از حجم منابع مکتوب کاسته می شود و سرانجام به ادواری می رسیم که از آنها هیچگونه اطلاعات کتبی بدست نیامده است. طبیعی است برای ذهن هایی که مکتوبات را ملاک دانش خود قرار می دهد این ادوار بسیار تیره و تاریک و غباری از ابهام و جهل باقی می ماند. از همین جاست که مفهوم تاریخ شکل می گیرد. تا زمانی عبارت پیش از تاریخ صرفاً به ادواری گفته می شد که از آنها منابع مکتوب قابل ملاحظه ای بدست نیامده بود. بعدها که هنر به عنوان پدیده ای گویا و واسطه انتقال مفاهیم و اطلاعات مورد وثوق قرار گرفت پیش از تاریخ شامل دوره هایی گشت که آثار مکتوب و آثار هنری قابل توجهی از آنها به جای مانده است.

علم باستان شناسی روزنه ای است که انسان توانست از طریق آن نقبی به گذشته خویش بزند و بر آن بخش از تاریخ، که در زیر خروارها خاک یا در عمق غارهای تاریک پنهان گشته بود نظر افکند. آنچه باستان شناسان کشف می کنند از ابنیه، ابزار، ظروف و دیگر مصنوعات بشری، به حلقه های زنجیری می ماند، که می تواند از یک سو، انسان امروزی را با گذشته دورش مرتبط سازد و از سوی دیگر پرده از وجود ارتباط میان اقوام مختلف بشری در

گذشته های دور بردارد، اقوامی که ممکن است در طول تاریخ چنان از یکدیگر جدا شده باشند که امروز تصور هر نوع قرابت و انس دیرینه ای را در میان خود باور نداشته باشد.

هنر انسان نخستین زبان حال طفولیت بشری است. همانطور که تمام کودکان، از هر نژاد و ملیت و دین به تبع داشتن فطرت پاک مشترک، دارای هویتی واحد هستند و این هویت واحد را در تشابه به آثار نقاشی کودکان می توان مشاهده کرد. ابتدایی ترین آثار هنری که انسان آن را خلق کرده و تاکنون یافت شده به حدود سی هزار سال قبل مربوط می شود. این آثار نقاشی بیشتر در کشورهای فرانسه و اسپانیا یافت شده اند و شامل تصاویر حیواناتی چون گاو کوهاندار، گاو وحشی، گوزن و اسب است. محل این نقاشی ها در عمق غارها، دور از نور طبیعی روز و در مکانی مجزا از مکان زیست انسان های نخستین بوده است.

مسلم است که آثار هنری مردم غارنشین جنبه ای تزئینی و مبنای زیبایی شناسی نداشته است چرا که این آثار در عمق غارها، دور از نور طبیعی و همچنین جدا از محل زندگی آنها ترسیم شده اند. تأمل بیشتر در این موضوع، بر این واقعیت تأکید می کند که اولین نقاشی های آفریده شده دست انسان نه تنها جنبه ی نمایشی نداشته، بلکه به طریق اسرار آمیزی دور از دید عموم مردم قرار داشته است. حال اگر این نقاشی ها، برای زیبا تر کردن محیط، به منظور نمایش و ایجاد لذت بعدی خلق نشده اند.

چرا انسان غار نشین با ابزارها و وسایل بسیار ابتدایی و مشکلات عدیده ی طبیعی که همواره زندگی او را به مخاطره می افکند، گفتیم که تصویرجانوران موضوع اکثر نقاشی های دیوار و سقف غارها بوده است و می دانیم که این جانوران نقش مهمی در بقای انسان اولیه (به عنوان غذا) داشته اند. البته شکار جانوران عظیم الجثه و خطرناکی چون گاو وحشی، گوزن و ... برای بشر نخستین کاری بس دشوار و خطرناک بوده و چه بسا جان خود را در این شکارهای متهورانه از دست می داده است.

قرآینی در دست است که شکارچیان غارنشین در عمق غارها، از این تصاویر به عنوان هدف نشانه گیری و تیراندازی استفاده می کنند، در برخی از موارد نیز شکار، شکارچی و رد گیری این دو نیرو موضوع نقاشی بوده است. پس این نقاشی ها نه تنها با زندگی روزمره ی نیاکان ما ارتباط موضوعی داشته اند، بلکه از جنبه استفاده آن نیز حائز اهمیت بوده اند. آیا می توان گفت که تمام کوشش و مشقت در تصویر کردن دقیق این حیوانات با تناسبات دقیق و آگاهانه، صرف تهیه تابلوی نشانه گیری بوده است؟ آیا یک شکل ساده ی هندسی راه آسان تری برای تمرین تیراندازی نیست؟

تعمق در این سوالات است که ما را به پاسخ های صحیح، عمیق و واقع بینانه رهنمایی می کند. حقیقت این است که تصویر یک گاو وحشی بسیار مهمتر و ارزنده تر از یک تابلوی نشانه گیری بوده است.

انسان نخستین با دقت در شکل، حرکات و رفتار و تناسبات جسمی یک حیوان، به شناختی جامع از حریف قدرتمند خود دست یافته و با آفرینش دوباره آن جانور در قالب تصویر بر دیوار و سقف غارکه بخشی از وجود آن جانور را به تسخیر می آورد، سپس با تیراندازی به سوی آن، نه تنها بر مهارت تیراندازی خود می افزوده، بلکه از این راه، آن بخش از وجود شکار را که در تسخیر داشته مغلوب می کرده است. لذا هنگامی که به شکار می رفته با اعتماد به نفس و مهارت بیشتری با شکار روبرو می شده است.

به همین علت است که این نقاشی ها برای او از اهمیت اسرار آمیزی برخوردار بوده و شاید از این رو آنها را چو طلسم های جادویی دورازدسترس، در اعماق غارها نگاه می داشته اند. بدین ترتیب شاید بتوان گفت که ابزار نقاشی برای او به همان اندازه اهمیت داشته که آلات شکاروچه بسا بیشتر. اهمیت دادن به آثار هنری و مقدم دانستن آن به امور روزمره در دوره های بعدی نیز به همان قوت دیده می شود. مثلاً زمانی که انسان از غارنشینی و شکار به مرتبه متکاملتری از زندگی اجتماعی رسید. توانایی های خاک را شناخت.

به دهقانی پرداخت و به شیوه ی استخراج سنگ فلزات در معادن پی برد، می بینیم که «هنر» هنوز نقشی کلیدی و مهم در شیوه ی زیست و باورهای او ایفا می کند. هنگامی که انسان سنگ آهن را کشف کرد. با کمال حیرت مشاهده می کنیم که اولین بهره برداری او از این کشف، ساختن ابزارهای نو نبوده، بلکه از آن به عنوان ماده ی رنگی در نقاشی دیواری و ترسیم نقوش بر روی تن خود، و رنگ آمیزی گیسوانش بهره گرفت.

کشف مس، پی بردن به قدرت چکش خوری این فلز و امکان ساخت اشیا با آن نیز بیش از اینکه به ساخت ظروف آشپزی بینجامد در شکل مهره های گردنبنند ظاهر شد.

آلیاژهای فلزی و مهارت جوشکاری نیزابتدا برای جواهرسازی بکار رفت و بعدها به منظور ابزار سازی و ساخت اشیا مورد بهره برداری قرار گرفت. موارد فوق و بسیاری استدلال های دیگر حاکی از این واقعیت است که آفرینش هنری و اصلی ترین و ابتدایی ترین مرحله، پاسخگویی نیاز روحی انسان بوده است. و از آغاز آفرینش های بشر به عنوان یک بعد روحانی و پاسخگویی یک ندای درونی، جزئی از ذات او به شمار می رفته است. این نیاز ذاتی در هر دوره رشد، تکامل و قطور بشر جلوه های متنوعی داشته، همواره به عنوان یکی از ابعاد والای انسانی که او را از دیگر جانداران متمایز می نموده مورد توجه بوده است. این ویژگی والای انسانی در طول تاریخ و عرض

جغرافیه منشأ ظهور آثار ارزشمندی گشت که امروز محققان تاریخ، جامعه شناسان و ... این آثار را به عنوان قراین شکوه، جلال، عظمت و برتری فرهنگ ها و تمدن ها، مورد دقت و تأکید قرار می دهند.

تمدن و هنر: انسان های غارنشین با مخاطراتی روبرو بوده اند که همواره انسان را در تشویق و نگرانی قرار می داد. خشم طبیعت جسم و درخشان را می آزارد و نیازهای ابتدایی زندگی، چون تأمین خوراک و پناهگاه، تمام زندگی شان را در جدال برای بقای روزانه می بلعید.

زندگی گروهی از مواردی بود که می توانست گامی در نیل به آرامش نسبی برای انسان های اولیه باشد. آرامشی که می توانست بخشی از نیروهای او را که در کشمکش آزار دهنده با طبیعت و بقای فردی صرف می شد آزاد کند او را به سوی تفکر و تأمل در خویشتن و پی ریزی زندگی منضبط تر آینده هدایت نماید.

این نیاز ذاتی انسان به بهبود و کمال او را به تغییر ساختار زندگی و تکامل شیوه های معیشتی رهنمون شد. او رفته رفته از شکار جانوران به نگهداری و پرورش آنان روی آورد و بتدریج رازومرز خاک را کشف کرد و راه و رسم دهقانی را آموخت. شیوه ی جدید زیست، مستلزم ایجاد سرپناه هایی دائمی و استقرار در محدوده های جغرافیایی مشخص بود، با سپری شدن زمان مهارت در خانه سازی که از لوازم زندگی گروهی بود. پیشرفت کرد، سفالگری و ریخته گری فلزات، منتهی به تهیه ی ظروف پخت و پز نگهداری آب و غذا شد و رنگ های مصرفی در تزیین و زیبا سازی محیط زندگی، صنایع دستی، نقاشی ها و مجسمه هایی که معرف مراحل مختلف فعلیت بخشیدن به توان هنری انسان ها بود. به صورت پیشرفته تری بکار گرفته شد.

همین جوامع کوچک ابتدایی نقطه ی شکل گیری تمدن های بزرگ در ادوار بعد بود. تمدن هایی که آثار ارزنده ی به جای مانده از آنها معرف تأثیر ژرف آنها در سرنوشت بشریت است و ما انسان های معاصر، بخش اعظمی از هویت کنونی خویش را مدیون همین تمدن ها هستیم.

تمدن چیست؟: لفظ تمدن از ریشه «مدن» (شهر) اخذ شده است و صرفاً آنرا شهر نشینی و خصلت های مربوط به زندگی شهری ترجمه می کنند. این معنی به تقابل با بربریت اقوام بدوی بوده و در برابر توحش قرار داده شده است.

اما کلمه تمدن که در مقیاس وسیعتر و مرتبه عمیق تر، به مرحله ای از رشد فکری، علمی، ادبی و فرهنگی گفته می شود که فرد متمدن را به عنوان انسانی فرهیخته از دیگر انسان ها متمایز می سازد. همین تعریف در کلمه لاتین **Civilization** که در فرهنگ ها تمدن معنی شده نیز صادق است.

این لفظ به مفهوم نظام اجتماعی بلند مرتبه ای است که شاخص های آن عبارتند از هنر، علوم، فرهنگ، و نظام حکومتی پیشرفته - نکات فوق روشن می کند که هر انسانی و هر اجتماعی انسانی، در قالب شهر یا کشور و حتی منطقه نمی توان تمدن نامید مگر آنکه در زمینه هنر و فرهنگ و دانش و حکمت پیشرفته باشند. هنگامی که سخن از تمدن های کهن به میان می آید از چه طریق می توان قوت و ضعف ابعاد گوناگون زیستی اقوامی را که دیگر در پهنه ی هستی حضور ندارد محک زد؟ در این باب دو منبع ارزشمند و قابل اعتماد وجود دارد.

آثار هنری و معماری: چون راویانی زنده و صادق نه تنها اطلاعات دقیق و ظریف اعصار قبل را امانت دارانه پاسداری می کنند، بلکه روح حاکم بر یک ملت، مبانی عقیدتی، وضعیت معیشتی، بافت روانی، اصول اخلاقی و دیگر شئون اجتماعی یک ملت را با تصویر می کشند و از این جهت امین ترین راوی، مورد وثوق محققان مورد توجه هستند. به همین دلیل است که امروز موزیم ها و آثار هنری نه تنها محل جذب هنرمندان هستند، بلکه از منابع اصلی تحقیقات علمی - فرهنگی - تاریخی و دیگر علوم انسانی به شمار می روند.

هنر چیست؟: اگر بخواهیم تمیزی ساده و اجمالی از هنر بدست دهیم شاید بتوان گفت که هنر تجلی روح کمال طلب و جمال جوی انسان در قالب محسوس است. به عبارت دیگر اهل هنر بودن یک فرد نشانه ی این است که او در مرتبه بالایی از کمال و رشد انسانی قرار دارد. همین خصلت پسندیده چنانچه در یک مقیاس جامعه ی انسانی و وسعت یک سرزمین ظهور کند از نشانه های شکل گیری یک تمدن است.

عکس قضیه هم صادق است. بدین معنی که انحطاط هنر یک مرز و بوم از سیر نزولی از روش های انسانی حکایت می کند و دلالت بر افول آن تمدن دارد. تمام تمدن های بزرگ عالم در طول تاریخ، عظمت و شوکت و کمال خود را در آثار هنری، ادبی و معماری خود مثبت نموده اند. جوامع منحط را نیز می توان با رجوع به آثار هنری سطحی و کمال نیافته آنها بازشناخت.

هنر در سنت کهن و فرهنگ غنی ما، معنای و رای مفهوم رایج و جدید آن که منحصر می شود به مهارت های محدودی در رشته های خاص هنری دارد. در این سنت هنر عبارت است از علم و معرفت و دانش و فضل و فضیلت و کمال. این کلمه در واقع معنی آن درجه از کمال آدمی است که هوشیاری و فراست و فضل و دانش را در بردارد و نمود آن صاحب هنر را برتر از دیگران می نماید.

فروید اتریشی هنر را زاده عقده های جنسی و فعالیتی در قلمرو جنسی میداند و شیلر و اسپنسر هنر را از زمره بازی بشمار آورده اند و عقیده دارند هنر غریزه بازیگری آدمی را ارضاء میکند و انگیزه هنر آفرینی میشود. مادام



دوستال نویسنده فرانسوی عقیده دارد هنر آفرینی زاده تأثیر آب و هوا و محیط است. هیپولیت تن نیز عقیده دارد آثار هنری زاده عاملها و خصوصیت‌های نژادی و محیط طبیعی انسانی و نمودهای تاریخی است. گیو انگلیسی نیز در سال 1889 کتابی بنام «هنر از نظر موازین علم الاجتماع» نگاشت که در آن کتاب معیار احساس و ذوق زیباپرستی را در هیجانهای غریزه زندگی دانسته است. دانشمندان دیگری عقیده دارند هیجانهای درونی که ریشه غریزی و گاه غریزه جنسی دارد موجب انفعال و تحرك نفس برای هنر آفرینی میشود و برخی انگیزه هنر آفرینی را يك ودیعت الهی دانند که بمیراث به آدمیان رسیده است.

شارل بودلر شاعر فرانسوی عقیده دارد تحرك باطنی از حواس ظاهر و باطن و جنبش‌های نفسانی سرچشمه می‌گیرد. با آنچه گفته شد اگر عقیده داشته باشیم هر فرد شخصیت هنری خویش را از جامعه و محیط خویش می‌گیرد و نه تنها عاملهای اجتماع بلکه عاملهای طبیعی مانند آب و هوا و سرزمین در آن اثر دارد و این اثر در هنر آفرینی هنرمندان اثر بخش است. میتوان گفت معیارهای هنری را جامعه برای ارزشیابی هنری بدست میدهد. نمونه اینگونه سخنان قصیده‌های عنصری، انوری، اثیرالدین اخصیکتی، خاقانی، رشید و طواط، ظهیر فارابی و ستایشگرهای ادیب صابر و کمال الدین اسمعیل، مجد همگر و قاتی است که از اینگونه سخن بیشتر شاعران دارند. اما هنر در خدمت مردم يك گونه هنر رهبری شده است. مانند گفته‌های فردوسی، مخزن الاسرار نظامی، مثنوی مولوی، بوستان سعدی و بیشتر گفته‌های ابن یمین، اوحدی مراغی، کمال خجند و مانند آن از اینروست که فردوسی فرموده: «سخن گفتن کز نباشد هنر»

هنرمندان نیز دو گروهند یکی آنکه هنر را پدید می‌آورند و هنر آفرینند. در میان شاعران: دقیقی، فردوسی، نظامی، سنائی، عراقی، حافظ، نظیری نیشابوری، محتشم و هاتف از اینگونه اند. گروهی دیگر هنر را پیدا میکنند و نشان میدهند مانند: ناصر خسرو، عطار، مولوی، سعدی، جامی، کلیم، علی اکبر صابر، غالب و اقبال لاهوری. بدیهی است این اظهار نظر درباره همه آثار شاعران نیست بلکه درباره بیشتر آثار آنان است و گرنه فردوسی و نظامی و حافظ نیز چه بسیار هنرجویی کرده اند و ناصر خسرو و مولوی و سعدی نیز چه بسا هنر آفرینی کرده باشند ازینرو درباره گفته‌ها و سخنان آنان شایسته است یکایک بررسی شود و بگفته تن منتقد فرانسوی «عاملهای يك شاهکار ادبی مانند يك ماده کیمیایی باید در آزمایشگاه تجزیه گردد.» گاه برخی هنرمندان و شاعران در هنر آفرینی تفنن کرده اند مانند تفنن‌های سلمان ساوجی و اهلی شیرازی در صنایع شعری و بدیع و گفته‌های سوزنی، بسحق اطعمه و شیخ بهانی و حکیم سوری در هیجا و خوراکها. اما در اینجا اگر بحث ما درباره شعر است از جهت هنری با نقاشی و دیگر هنرها نیز قابل تطبیق است زیرا وقتی نقاشی مانند تیت سین یا کمال الملک از روی طبیعت کار میکنند و شبیه می‌سازند و گاه نقاشانی مانند نقاشان سبک امپرسیونیسم اندیشه و احساس خود را در اثرهای هنری دخالت میدهند و گاه این دخالت به هنر آفرینی سبکهای سوررئالیسم میرسد. عاملهای محیطی و اجتماعی که هنرمند و شاعر در آن زیست میکند در دیدنیهای آنها و اندیشه‌های درونی و ذهنی و چگونگی هنر آفرینی آنان اثر فراوان دارد.

چنانکه اروپائیان عقیده دارند ادبیات شمالی (نوردیک) مه آلود است بواسطه آنکه شمال اروپا غالباً گرفته و مه آلود است یا نقاشی مانند رنوار رنگهای روشن و زنده سبز و گلی و زرد بکار میبرد این روش چگونگی بیان احساسهای درونی و تأثیرات برونی شیوه و روشن هنری هنرمند را تعیین میکند و مجموعه این پدیده‌ها در پدید آوردن شخصیت هنری هنرمند نقاش و شاعر اثر بسزا دارد. برای شناسایی هنر هنرمند و چگونگی هنر آفرینی هر شاعر هنرمند باید اثر او مورد تجزیه و بررسی قرار گیرد. برای شناسایی هنر و زیبایی در هر جامعه موازین و معیارهایی است.

چنانکه هنر و زیبایی پدیده يك شرقی و يك هندی و یا يك غربی و يك سرخ پوست فرق دارد ازینرو گفتگو درباره هنر آفرینی جنبه فلسفی و اجتماعی دارد، و با آنکه هنر يك پدیده جهانی است بیشتر يك پدیده قومی نیز هست. اکنون با این مقدمه شعر و نقاشی و موسیقی هر يك یکی از رشته‌های هنر است و شعر و نقاشی و موسیقی در هر جامعه مانند هنر در آن جامعه میزان و سنجش خاص دارد.

چنین بنظر میرسد که برترین هدف هنر زیبایی است و زیبایی ظاهر نماینده خوبی درونی. آدمی چنان می‌پندارد که اگر بدنبال این زیباییها برود به خوبیها خواهد رسید شکی نیست که زیبایی مرحله ایست از خوبی و میتوان گفت کمال هر چیز در زیبایی آن نیز هست اما از نظر دیگر میتوان گفت زیبایی بر دو گونه است: یکی آنکه با خوبی همراه است و آن کمال زیبایی و هنر است و دیگری آنکه با خوبی همراه نباشد. ارنست رنان منتقد فرانسوی میگوید: «زیبایی به همان اندازه حقیقت و نیکی دارای اهمیت و ارزش است.» از اینرو زیبایی خود برای هنر هدفی است والا. زیبایی را باید درك کرد و شعر و نقاشی و موسیقی را از نظر زیبایی و هنر شناخت. کشش همه هنرها از شعر و نقاشی، رقص و موسیقی، پیکر تراشی و ساختمان همه سو زیباپرستی است. و در ادبیات کمال هر چیز نموده میشود چه زشت و چه زیبا و این کمال خود از زیبایی و خوبی برخوردار است افلاطون از قول سقراط میگوید: «شاعران تنها بهنر شعر نمیگویند بلکه ترانه سرایی آنها از الهام و شیفتگی نیز هست و این روحیه هر جا پدید آید بیسوادان نیز خواهند توانست بگفتن شعرهای زیبا بپردازند.»

ما میدانیم زیباییپرستی به بیسوادی و با سوادی نیست و شعر که یکی از رشته‌های هنر است زاده حس زیباییپرستی و هنرجویی است. نقاش و عکاس آن اندازه توانایی ندارند که شاعر، شاعر، شاعر میتواند زیبایی‌های طبیعت (برونی) و زیبایی‌های درونی را پیدا و نشان دهد یا پدید آورد و هنر آفرینی کند. دیگران چنین جهان پهناوری در اختیار ندارند. کمال شعر در زیبایی آنست. هدف هنری شعر نیز در زیبایی شعر است ازینرو در شناسایی شعر و نقاشی و موسیقی هرگز نباید معیارهای اخلاقی و سوذجوی و راستی و حقیقت را بکار برد زیرا زشتی و زیبایی با خوبی و بدی و سوذجوی یا حقیقت طلبی راه جداگانه دارند و ناچارم برای هر یک ازینان مثالی بیاورم:

شعر و اخلاق: چنانکه گفته شد هدف اصلی شعر زیبایی است نه اخلاق همین گفتگو وقتی در میان شاعران فرانسوی و منتقدان شعر در گرفت. درباره شعر لافونتنن باین سخن معروف رسیدند که «لافونتنن یک هنرمند است نه یک مربی اخلاق» ازینرو هنر او و هنر آفرینی و زیبایی سخن وی شایسته ستایش است نه اینکه آیا گفته او با اخلاق سازگارست یا نه. برخی گمان دارند هدف هنر حقیقت جویی است این عقیده درست نیست زیرا بطور نمونه شعر هنر است و هدف هنر زیبایی است و کمال شعر نیز در زیبایی آن است «زیبایی لفظ و معنی و وزن». در نقاشی نیز هدف تنها نشان دادن طبیعت و واقعیت نیست آنجا نیز هدف هنر و زیبایی است. در زمان جاهلیت دویم عرب توجهی بوده است که شعر راست و درست باشد و صداقت را یکی از صفات ممیزه شعر جاهلی دانسته اند. گویند شاعران آنزمان نیز چنین عقیده داشتند چنانکه زهیر گوید:

و إن أشعر بیت، أنت قائله

بیت یقال إذا أنشدتهم صدقا

ازینرو شاعران جاهلی عرب پیرامون مبالغه و اغراق نمی‌گشتند اما این عقیده در شعر نادرست است زیرا گرچه نظامی زیر تأثیر این عقاید بفرزند خویش گفته است:

در شعر مپیچ و در فن او

چون اکذب اوست احسن او

اما این حسن شعر است و راه شعر با حقیقت و راستی جداست. چنانکه حدیثی نقل شده است که قال رسول الله:

فحسنه حسن و قبیحه قبیح. ولی چه بسا که از لحاظ هنری دروغترین شعر بهترین آن باشد.»

ازاینرو راه صدق و حقیقت جویی راه دیگرست و این راه هنر و شعر و نقاشی نیست چنانکه نظامی گفته:

اگر راست خواهی سخنهای راست

نشاید در آرایش نظم خواست

از اینروست که انوری گفته است:

راه معنی رو که در معنی این جنس علوم

ره بدشواری توان برد از طریق شاعری .